

شکاکیت^۱

ترجمه مرتضی فرای^۲

چکیده: نخستین گام در معرفتشناسی مذاقه در باب امکان معرفت است که بررسی اقسام، ادله به سود و زیان شکاکیت را در پی دارد. در این باره می‌توان اقسام شکاکیت مانند شکاکیت فراگیر و موضعی، و شکاکیت روش‌شناختی و حقیقی و... و زمینه‌های پیدایش و سیر تاریخی این بحث را از پیرون تا دکارت و تا شکاکان معاصر بررسی کرد.

واژه‌های کلیدی: شکاکیت، شکاکیت فراگیر و موضعی، شکاکیت روش‌شناختی و حقیقی.

این دیدگاه که ما فاقد معرفت هستیم شکاکیت است. شکاکیت، بیشتر، می‌تواند «موضعی» باشد. (Pappas, 1978). برای مثال، این دیدگاه که هیچ معرفتی نسبت به آینده نداریم؛ زیرا نمی‌دانیم که آینده همانند گذشته است؛ یا ممکن است نسبت به «اذهان و نفوس دیگر» شکاک باشیم. لیکن دیدگاه دیگری، یعنی شک فراگیر، نیز وجود دارد که بنا بر آن ما هیچ گونه معرفتی نداریم.

۱. مکتوب حاضر برگردان نوشته زیر است:

A Companion to Epistemology, edited by Jonathan Dancy and Ernest Sosa, Cambridge, 1992.

۲. استاد دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی.

اینکه مراد هیچ فیلسوفی، به جد، پذیرای شکاکیت فراگیر باشد، مورد تردید است. حتی شکاکان پیرونی^۱ که معتقد بودند باید از پذیرش هر قضیه غیر بدیهی سر باز زد، چنین تردیدی را درباره پذیرش «امر بدیهی» نداشتند. امر غیر بدیهی عبارت است از باوری که نیازمند دلیل است تا به لحاظ معرفتشناختی پذیرفتنی باشد؛ یعنی چون مدلل است پذیرفتنی است. دکارت^۲، در لباس شک‌ورزی‌اش، هرگز در محتوای تصورات خویش شک نکرد. مسأله او این بود که آیا آنها «منطبق» بر چیزی و رای تصورات هستند یا نه. لیکن، کسانی بوده‌اند که به صورت پیرونی و دکارتی شکاکیت واقعا فراگیر، باور داشته و از آن دفاع کرده‌اند. اگر معرفت‌صوری از باور صادق کاملاً^۳ موجه باشد، این قید توجیه، در برابر قید صدق یا باور، است که برای آسیای شکاک دانه فراهم می‌آورد. پیرونی‌ها خواهند گفت هیچ قضیه غیر بدیهی تجربی کاملاً^۴ موجه نیست؛ زیرا، انکار آن نیز به همان اندازه موجه خواهد بود. شکاک دکارتی خواهد گفت که هیچ قضیه تجربی، درباره هیچ چیزی جز ذهن خود انسان و محتویات آن، کاملاً^۵ موجه نیست؛ زیرا همواره دلیلهای معقولی برای تردید در مورد آن وجود دارد. بدین ترتیب یک تفاوت اساسی بین این دو دیدگاه شدت و دقت شرایطی بستگی دارد که یک باور کاملاً^۶ موجه باشد تا معرفت به شمار آید. پیرو دکارت به دنبال یقین است، [در حالی که] یک پیرونی تنها در پی این است که قضیه از سلبش موجه‌تر باشد. پیرونیها نمی‌گویند که به هیچ قضیه غیر بدیهی نمی‌توان علم داشت؛ زیرا، خود این بیان ادعای معرفت است. بلکه، آنان نمونه‌هایی را می‌آزمایند که بسا

1. Pyrrhonist

2. Descartes

گمان رود، در آنها، به امر غیر بدیهی معرفت داریم. آنان مدعی‌اند که در آن موارد حواس، حافظه و عقل ما می‌توانند به طور یکسان به سود یا به زیان هر باوری درباره آنچه غیر بدیهی است دلیل معتبر آورند. چه بسا خواهند گفت بهتر است از باور سرباز زنیم تا به آن تن در دهیم. اینان را می‌توان لادریان [= ندانم گویان] شکاک دانست.

شکاکیت دکارتی، که بیشتر تحت تأثیر برهان دکارت به سود شکاکیت است تا پاسخ خود وی، می‌گوید که به هیچ قضیه تجربی که ناظر به چیزی ورای مفاد اندیشه‌های ما باشد هیچ معرفتی نداریم. اجمالاً، دلیلی که مطرح می‌شود این است که شک معقولی درباره همه این قضایا وجود دارد؛ زیرا راهی برای انکار موجه این امر وجود ندارد که عللی (به مثل، روح بدکار) حواس ما را تحریک می‌کنند که کاملاً از اشیایی که ما، به طور متعارف، می‌پنداریم بر حواس ما تأثیر می‌گذارند، متفاوتند. از این رو، اگر پیرونی‌ها لادری هستند، شکاک دکارتی خدا ناباور است.

از آنجا که پیرو پیرون به مدلل بودن باور، برای اینکه معرفت باشد، به مراتب کمتر از پیرو دکارت التزام دارد، اقامه براهین به سود شکاکیت پیرونی بسیار دشوارتر است. پیرو پیرون باید نشان دهد که هیچ مجموعه براهین معتبرتری برای پذیرفتن قضیه‌ای نسبت به انکار آن وجود ندارد. پیرو دکارت، روی هم رفته، می‌تواند بپذیرد یک قضیه از انکار آن موجه‌تر است. او باید تنها نشان دهد که شک معقولی در باب صدق آن قضیه بر جای می‌ماند. بنابراین، در ارزیابی شکاکیت موضوعات قابل ملاحظه بدین قرارند:

آیا، اصلاً، برای پذیرفتن قضیه‌ای غیر بدیهی براهینی معتبرتر، از آنچه برای سلب آن است، وجود دارد؟ آیا معرفت، دست‌کم در برخی آشکالش، مستلزم یقین است؟ اگر چنین است، آیا هر قضیه غیر بدیهی یقینی است؟

پیتر د. کلاین^۱

شکاکیت معاصر

بررسیهای رایج در باب شکاکیت، مانند بسیاری از موضوعات فلسفه معاصر، با بررسی دکارت در باب موضوع، بویژه، بررسی او در باب، به اصطلاح، فرض روح بدکار، آغاز می‌شود. آن فرض، به طور اجمال، این است که به جای آنکه جهانی پر از چیزهایی متعارف وجود داشته باشد، تنها من و باورهایم و شیطان شریری وجود دارد که من را واداشته تا درست همان باورهایی را داشته باشم که اگر جهان آنگونه می‌بود که انسان متعارف می‌پندارد هست، می‌داشتم. این فرض شکاکیت را می‌توان با جابه‌جایی من و باورهایم با مغزی در یک لوله آزمایش و حالات مغز و جابه‌جایی شیطان شریر با رایانه‌ای که به مغز من متصل است «به روز» کرد. آن رایانه مغزم را چنان تحریک می‌کند که درست در همان حالاتی باشد که گویی آن حالاتش به واسطه چیزهای موجود در جهان پدید آمده است. این فرض را طراحی می‌کنند تا نشان دهند تجربه ما منبع قابل اعتمادی برای باورهای ما نیست، و بدین وسیله معرفت ما را در باب قضایای تجربی مورد

1. Peter D. Klein

تردید قرار دهند. از این رو، صورتی از شکاکیت سنتی که پیرونها پدید آوردند — یعنی عقیده به اینکه عقل توانایی تولید معرفت را ندارد — از سوی شکاکیت معاصر نادیده گرفته شد. ظاهراً، فرض شکاکیت را می‌توان به دو شیوه متمایز به کار گرفت: می‌توان آن را به کار گرفت تا نشان دهیم باورهای ما یقینی نیستند و می‌توان آن را به کار گرفت تا نشان دهیم آنها، حتی، موجه نیستند. در واقع، چنان که خواهیم دید، کاربرد نخست مبتنی بر دومی است.

با فرض اینکه "p" نماد هر باور متعارفی (مثل: میزی در برابر من است) باشد، نوع نخست استدلالی را که فرض شکاکیت را به کار می‌برد، می‌توان به صورت زیر تقریر کرد:

اگر S به p علم دارد، پس p یقینی است.

فرض شکاکیت حاکی از آن است که P یقینی نیست.

بنابراین، S به P علم ندارد.

مقدمه نخست نیاز به استدلال ندارد؛ زیرا این شکل نخست استدلال با به کار بردن فرض شکاکیت، تنها، ناظر به مواردی است که در آنها یقین شرط ضروری معرفت دانسته می‌شود. با این همه، می‌توان یادآور شد که ما، بارها، می‌گوییم به چیزی علم داریم، هر چند مدعی نیستیم که آن یقینی است. در واقع، ویتگنشتاین^۱ (۱۹۷۲) تقریباً مدعی است که قضایایی که به آنها علم داریم همواره مورد چالشند، در حالی که وقتی می‌گوییم "p" یقینی است، باب

چالشگری را دربارهٔ p می‌بندیم. به بیان او «معرفت» و «یقین» به مقوله‌های متفاوتی تعلق دارند (Wittgenstein, 1969, par. 308).

در هر دو پاسخ، نکتهٔ اساسی در موضوع مورد بحث — یعنی اینکه آیا قضایای تجربی متعارف یقینی‌اند یا نه — نادیده گرفته می‌شود. شکاک دکارتی می‌تواند بپذیرد که کاربردی از «دانستن» — شاید کاربردی مدل واره — وجود دارد؛ چنان که می‌توانیم به گونه‌ای معقول ادعا کنیم به چیزی علم داریم و، با این همه، بدان یقین نداشته باشیم. لیکن، دقیقاً این امر مورد بحث است که آیا ادعایی مانند «اینک یک دست [= این یک دست است]» یقینی است یا نه. زیرا اگر چنین قضایایی یقینی نباشند، پس بدا به حال قضایایی که مدعی هستیم به واسطهٔ یقینی بودن مشاهداتمان به آنها علم داریم. چالش شکاکیت این است که، به رغم آنچه به طور متعارف پذیرفته می‌شود، هیچ قضیهٔ تجربی از شک ایمن نیست.

معنای ضمنی مقدمهٔ دوم این استدلال مفهوم دکارتی شک است که تقریباً بدین قرار است: قضیهٔ "p" از نظر S مورد تردید است اگر قضیه‌ای وجود داشته باشد که (۱) S دلیلی بر انکار آن نداشته باشد؛ و (۲) چنانچه به باورهای S افزوده شود، از توجیه قضیهٔ p بکاهد، در این صورت S به p شک دارد. اگر فرض شکاکیت به باورهای S افزوده شود، از توجیه p می‌کاهد. بنابراین آشکار می‌شود که این نخستین استدلال به سود شکاکیت تنها در صورتی کامیاب است که استدلال معتبری به سود این ادعا وجود داشته باشد که S دلیلی بر انکار فرض شکاکیت ندارد.

این امر، مستقیماً، به بررسی راه رایجتر دوم می‌انجامد؛ که در آن فرض شکاکیت در گفتگوهای معاصر درباره شکاکیت ایفای نقش کرده است:

اگر S در باور به p دلیل موجه دارد، در آن صورت، از آنجا که p مستلزم انکار فرض شکاکیت است، S در باور به انکار فرض شکاکیت دلیل موجه دارد.

S در انکار فرض شکاکیت دلیل موجه ندارد.

بنابراین، S در باور به p دلیل موجه ندارد.

درباره این استدلال باید به چند نکته توجه داشت:

نخست، اگر توجیه، شرط ضروری معرفت است، این استدلال در اثبات اینکه S به P علم ندارد، کامیاب خواهد بود.

دوم، این استدلال آشکارا مقدمه‌ای را به کار می‌گیرد که استدلال نخست، بالا گفته، نیاز داشت، یعنی اینکه S در انکار فرض شکاکیت دلیل موجه ندارد.

سوم، مقدمه نخست تعبیری از، به اصطلاح، اصل گذرپذیری را به کار می‌گیرد که احتمالاً برای نخستین بار در مقاله پرآوازه ادmond گتیه^۱ (1963) مطرح

شد. چهارم، روشن است که، در واقع، P مستلزم انکار طبیعی‌ترین برداشت فرض شکاکیت است؛ زیرا آن فرض متضمن این گزاره است که P کاذب است. پنجم،

مقدمه نخست را می‌توان با به کار بردن برخی مفاهیم معرفتی، بجز توجیه، بازسازی کرد؛ بویژه می‌توان با تجدید نظر مناسب «می‌داند» [= "knows"] را

جایگزین «در باور به ... دلیل موجه دارد» [= "is justified in believing"] کرد. بدین ترتیب، آن اصل با دلیلهای بی‌ربط^۲ رد خواهد شد. مثلاً، اگر باور شرط ضروری

1. Edmund Gettie

2. uninteresting reasons

معرفت است، از آنجا که می‌توانیم به قضیه‌ای باور داشته باشیم، بدون اینکه به همه قضایایی که لازمه آن هستند باور داشته باشیم، روشن است که آن اصل کاذب است. به همین سان، آن اصل با دیگر دلیلهای بی‌ربط رد می‌شود. برای مثال، اگر استلزام از نوع پیچیده‌ای باشد، از آنجا که S استلزام را تشخیص نمی‌دهد، ممکن است در باور به لوازم [امر] دلیل موجه نداشته باشد. افزون بر این، ممکن است S استلزام را دریابد لیکن بر اساس دلیلهای بی‌اساسی قضیه لازم را بپذیرد. با این همه، پرسش مربوط به [به مطلب] این است: اگر S در باور به P دلیل موجه دارد (یا به P علم دارد)؛ و P (به نظر S)، بروشنی، مستلزم q است؛ و S بر اساس باور به P، به q باور دارد، در این صورت آیا S در باور (یا در مقام علم) به q دلیل موجهی دارد؟

منابع معاصر، در برابر استدلالی که با استفاده از روایت معتبری از اصل گذرپذیری^۱ به سود شکاکیت [اقامه شده] است، حاوی دو پاسخ عام است. رایجترین [آندو آن] اصل را مورد اعتراض قرار می‌دهد. دومی مدعی است که آن استدلال، ضرورتاً، مصادره به مطلوب به زیان مخالف شکاکیت خواهد بود. نوزیک^۲ (۱۹۸۱)، گلدمن^۳ (۱۹۸۶)، ثالبرگ^۴ (۱۹۷۴)، درتسکی^۵ (۱۹۷۰) و اودی^۶ (۱۹۸۸) با صور گوناگون اصل گذرپذیری مخالف و رزیده‌اند. برخی

1. transmissibility principle
2. Nozick
3. Goldman
4. Thalberg
5. Dretske
6. Audi

استدلالاتها اقامه می‌شوند تا اثبات کنند که مقدمه نخست، با جایگزین کردن «معرفت» به جای «توجیه» به نحو شگفت‌انگیزی کاذب است. لیکن، یادآوری این نکته بسیار مهم است که حتی اگر آن اصل با چنین برداشتی کاذب می‌بود، مادام که معرفت نیازمند توجیه باشد، هنوز می‌توان استدلالی را که ارائه شد به کار گرفت تا اثبات کرد p ، به دلیل اینکه موجه نیست، بیرون از معرفت ماست. همچنین مهم است که حتی اگر برداشتهای معقولی از معرفت وجود داشته باشد که بنابر آنها معرفت مستلزم توجیه نباشد، ایراد و اعتراض شکاک را می‌توان، به سادگی، بر حسب توجیه دوباره تدوین کرد. زیرا، به نظر می‌رسد موجه نبودن این باور که میزی در برابر من است به همان اندازه آشفته است که ندانستن آن.

استدلالاتهای به زبان مقدمه نخست دوگونه‌اند: پاره‌ای از آنها بر مثالهای نقض ظاهراً آشکاری نسبت به آن اصل مبتنی‌اند؛ پاره‌ای [دیگر] بر نظریه‌های عامی در باب توجیه یا معرفت مبتنی‌اند که مستلزم کاذب بودن اصل گذرپذیری است.

اودی (۱۹۸۸) مثال نقض قابل قبولی ارائه می‌دهد: شخصی را در نظر بگیرید که ستونی از اعداد را بارها و بارها جمع می‌زند تا در این باور که حاصل جمع آن ۱۰۶۶ است، بر حق باشد. اینک، اگر اصل گذرپذیری صحیح باشد، شخص S در این باور بر حق است که ریاضیدانی خبره که آن ستون را جمع زده، و بر این باور است که حاصل جمع آن ستون ۱۰۶۷ است، در اشتباه است. لیکن، اگر اشکال بدین صورت ادامه پیدا کند S حق ندارد این باور را داشته باشد که ریاضیدان خبره در اشتباه است. درتسکی (۱۹۷۰) و ثالبرگ (۱۹۷۴) مثالهای نقض همانندی ارائه می‌کنند.

نوزیک (۱۹۸۱) و گلدمن (۱۹۸۶) نظریه‌های فراگیری دربارهٔ معرفت ارائه کردند که این نتیجه را دارد که اصل گذرپذیری، زمانی که «معرفت» جایگزین «موجه بودن در باور» شود، به طریق جالبی ناموفق است. تفاوت‌های مهم فراوانی در گزارش‌های آنان به چشم می‌خورد، لیکن با نظر بسیار اجمالی، ادعا این است که برای اینکه یک باور معرفت دانسته شود سازوکارهایی که باورهای ما را پدید می‌آورند، باید معتبر باشند. یعنی، آن سازوکارها نه تنها در یک زیر مجموعه معین از شرایط ممکن، بلکه در شرایط واقعی و بالفعل، نیز، باید باورهای صادق پدید آورند. از این رو ما به p علم داریم، لیکن در مقامی نیستیم که به رد فرض شکاکیت علم داشته باشیم؛ زیرا فرآیندهای معتبری وجود دارد که باور به p را پدید می‌آورند، با این همه، هیچ یک، به گونه‌ای معتبر، پدیدآورندهٔ این باور نیستند که فرض شکاکیت کاذب است.

به نظر من، هم مثالهای نقض برای آن اصل، و هم نظریه‌های فراگیر معرفت که این نتیجه را دارند که آن اصل به دلایلی معتبری^۱ ناکام است، آنچه را که باعث می‌شود آن اصل به طور شهودی پذیرفتنی باشد، نادیده می‌گیرند. این اصل دقیقاً به این دلیل پذیرفتنی است که بهترین راه گستردن پیکرهٔ باورهای موجه و معلومات قیاس است. انسان، در صورتی در باور به پاره‌ای از لوازم p موجه است، یا در صورتی می‌تواند به پاره‌ای از لوازم p علم داشته باشد که خود p موجه یا معلوم باشد. از این رو، اگر S در باور به p موجه باشد؛ و p مستلزم

1. Interesting Reasons

انکار فرض شکاکیت باشد؛ در نتیجه S در انکار آن اصل به این دلیل موجه است که دلیل کافی، یعنی p، را در اختیار دارد.

اینک به مثال نقض یاد شده باز می‌گردیم؛ اگر S در این باور موجه باشد که حاصل جمع [آن ستون اعداد] ۱۰۶۶ است، در این صورت S در این باور موجه است که هر کس آن را ۱۰۶۷ می‌داند در اشتباه است؛ زیرا S برای این باور، که حاصل جمع آن ۱۰۶۶ است، دلیل کافی دارد. البته، پس از آگاه شدن از استلزام، چه بسا جایگاه معرفتشناختی قضیه اصلی را، مبنی بر اینکه حاصل جمع ۱۰۶۶ است، دوباره ارزیابی کند. لیکن، این کار اثبات حقانیت آن اصل است. زیرا ارزیابی دوباره S بر تصدیق و اذعان این امر استوار است که اگر قضیه اصلی موجه است، قضیه لازم آن نیز موجه است. لیکن، همان طور که S، اینک، استدلال می‌کند دومی موجه نیست. بنابراین، هیچ گاه نمی‌شود که S هم در این باور موجه باشد که حاصل جمع ۱۰۶۶ است، و هم در این باور که آن ریاضیدان خیره در اشتباه است.

بنابراین، دفاع معقولی از اصل گذرپذیری وجود دارد که بر تبیینی درونی‌گرایانه^۱ از توجیه مبتنی است. لیکن، همان دفاع نشان می‌دهد که آن استدلال با به کار بردن اصل گذرپذیری مصادره به مطلوب^۲ خواهد بود. زیرا اگر اصل گذرپذیری صادق باشد، برخی صور تبیین درونی‌گرایانه توجیه باید درست باشد و آنچه S را در انکار فرض شکاکیت موجه می‌کند، خود p است. بنابراین، یک استدلال به سود مقدمه دوم، یعنی اینکه S در انکار فرض شکاکیت دلیل

1. Internalist Account

2. Beg the Question

موجه ندارد، باید کافی باشد تا نشان دهد s در انکار فرض شکاکیت دلایل «درونی» مناسبی ندارد. لیکن از آنجا که p چنین دلیل مناسبی خواهد بود، آن استدلال به سود مقدمه دوم، بالضروره باید نشان دهد که s در باور به p دلیل موجهی ندارد. البته این درست نتیجه آن استدلال است. بنابراین، پاسخ مناسبی به این استدلال به سود شکاکیت، که اصل گذرپذیری را به کار می‌گیرد، وجود دارد. (بنگرید به: Klein, 1981).

بررسی در باب شکاکیت معاصر بدون پرداختن به دیدگاههای پاتنم^۱ (۱۹۸۱) و دیویدسون^۲ (۱۹۸۶) درباره فرض شکاکیت کامل نخواهد بود. آنان بر مفاهیم شناختی یقین یا توجیه تکیه نمی‌کنند. بلکه، نشان می‌دهند که خود فرض باید کاذب باشد.

استدلالاتی آنان از جنبه‌های بسیار مهمی تفاوت دارد، با این همه، هر دوی آنها در یک ویژگی اساسی اشتراک دارند. آن ویژگی، بدون نکته‌سنجی، این است: باورهایی که ما داریم مربوط به چیزهای دور و بر ماست. باورها چنان سرگذشت علی‌ای دارند که ممکن نیست بیشتر آنها کاذب باشد. مثلاً، پاتنم می‌گوید اگر برآستی هیچ کس، هرگز، آب را تجربه نکرده باشد، ممکن نیست بر این باور باشیم که آب H_2O است. اجمالاً، اگر انسانها همواره در سیاره‌ای بودند که آب نداشت، نمی‌توانستیم درباره آب باوری داشته باشیم. همچنین دیدگاه دیویدسون، بدون نکته‌سنجی، این است که بیشتر باورهای ما باید صادق باشد؛ زیرا آنچه در برابر شکاکیت فراگیر ناظر به حواس ایستادگی می‌کند... این

1. Put nam

2. Davidson

واقعیت است که ما باید — در ساده‌ترین و، به لحاظ روش‌شناختی، اساسی‌ترین موارد — متعلقهای باور را علل آن باورها بدانیم» [Davidson, 1986, pp. 317-318].

در برابر چنین برداشتی از فرض شکاکیت، دست کم، چهار پاسخ وجود دارد. نخست، حتی اگر زیر مجموعه باورهای من، به دلیل چگونگی پدیدآمدنشان، در مقاطعی از زمان، نتوانند کاذب باشند، یک شکل بسیار نیرومند شکاکیت ممکن خواهد بود. ممکن است من باورهایم را درست همان‌طور که تبیینهای علیّی تقریر می‌کنند به دست آورده باشیم، و سپس، بعدها، ممکن است به سرگذشتی گرفتار شوم که در فرض شکاکیت توصیف می‌شود و، از آن پس، بیشتر باورهای ناظر به دور و برم، کاذب باشد. دوم، ممکن است کسی بگوید که دیویدسون و پاتنم حق ندارند دعاوی ناظر به نظم علیّی امور را در اقامه استدلالی به زیان شکاکیت به کار گیرند؛ زیرا معرفت دقیقاً ناظر به نظم علیّی^۱ است که شکاک مورد چون و چرا قرار می‌دهد. سوم، اگر باورها (به خلاف، مثلاً، آرزوها) درست همان حالات (ذهنی) انسانها^۲ هستند که متعلقهای التفاتی^۳ خود را به عنوان علل خاصشان دارند، در این صورت نمی‌توانیم وجود باورها را در استدلالی به زیان شکاکیت مسلم بگیریم. پیرو دکارت می‌تواند چنین کند، زیرا او می‌اندیشد که انواع حالات ذهنی را می‌توان به شیوه «درون‌نگری»^۴ تفکیک کرد. بر این اساس، فلمرو شک گسترش یافته است؛ زیرا اینک می‌توان شک کرد که باورهایی وجود دارد.

-
1. causal order
 2. mental States
 3. intentional Objects
 4. introspection

سرانجام، ممکن است کسی قائل باشد که اگر تبیینی از معناداری چنین باشد که شکاکیت فراگیر را به نحو پیشینی ناممکن سازد، در این صورت آن دیدگاه درباره معناداری درست به همین دلیل کاذب است. من دلایلی به سود سه اعتراض نخست در مورد این رویکرد نسبت به شکاکیت اقامه کرده‌ام (Klein, 1986). آخرین اعتراض از آن مک‌گین^۱ (۱۹۸۶) است.

پیتر د. کلاین

شکاکیت جدید

شکاکیت جدید در سده شانزدهم با رونق دوباره شناخت، و گرایش به شکاکیت پیرونی یونان باستان که در نوشته‌های سکتوس امپیریکوس مطرح شد، و شکاکیت آکادمی که در کتاب درباره آکادمی^۲ سیسرو^۳ ارائه گردید، آغاز شد. واژه «شکاک»^۴ در قرون وسطی کاربردی نداشت، و برای نخستین بار دقیقاً از یونانی آوانویسی شد. آثار سکتوس در ۱۵۶۲ و ۱۵۶۹ به لاتین، و در ۱۶۲۱ به یونانی منتشر شد. متن چاپی سیسرو در خلال سده شانزدهم منتشر شد. این آثار زمانی رونق یافت که یک بنیادی راجع به معرفت دینی از سوی جنبش دین‌پیرایی [جنبش اصلاح دینی^۵] ضد دین‌پیرایی [ضد اصلاح دینی^۶] مطرح شده بود:

1. McGinn
2. *De Academica*
3. Cicero
4. sceptic
5. Reformation
6. Counter-Reformation

شده بود: چگونه می‌توان معرفت دینی راستین را از دیدگاه‌های نادرست و مشکوک بازساخت؟ اراسموس^۱ امکان انجام این کار را منکر شد، و در باب تعلیق حکم، پیروی از شکاکان را، و در باب مسائل مورد اختلاف، پذیرفتن آرای کلیسای کاتولیک را توصیه کرد. مترجم سکتوس، هرود گنتی^۲ کشیش کاتولیک، گفت دیدگاه‌های پیرونی‌ها پاسخ کامل و تامی به مذهب کالون^۳ پدید آورد. اگر به هیچ چیز نتوان علم داشت، در آن صورت به مذهب کالون هم نمی‌توان علم داشت. مخالفان اصلاح دینی از استدلال‌های شکاکیت برای به راه انداختن «ماشین جنگی» به زیان مخالفان پروتستانشان استفاده کردند؛ و پروتستانها کوشیدند تا نشان دهند که کاتولیکها، به دلیل همان چالشهای شکاکیت، دیدگاه‌های خودشان را سست خواهند کرد.

مهمترین تبیین شکاکیت، در آن زمان، از آن مونتنی^۴ بود، که در مقاله «دفاع از ریموند سبونده»^۵ مطرح شد. مونتنی استدلال‌های سکتوس و سیسرو را خوانده، و در برابر آنها درمانده بود. وی آنها را، در مقاله بلند و آشفته‌اش گردآورد و هماهنگ با علایق فکری سده شانزدهم بازسازی کرد. او، همچنین، آنها را به یک زبان بومی (فرانسوی) بیان کرد که واژگانی را برای بحثهای نوین در باب مسأله معرفت فراهم می‌کرد.

1. Erasmus

2. Gentian Hervet

3. Calvinism

4. Montaigne

5. Apology for Raimond Sebond

تشکیک مونتنی در مورد ادله‌های معرفت، بسندگی معیارهای ادعایی معرفت، و امکان هنجارهای عام اخلاقی، چالشهایی برای همه دیدگاههای ارائه شده در آن زمان پیش آورد. آثار مونتنی، به فرانسوی و ترجمه انگلیسی آن، پرفروشترین آثار شد. تلاش مونتنی، با پدیدآمدن شکهایی نسبت به سنت عقلانی رایج، شکاکیت فراگیری را، نه تنها در برابر فلسفه مدرسی^۱ یا طبیعت‌گرایی رنسانسی^۲، بلکه در برابر امکان وجود هر دستگاہی از اندیشه‌ها که نتوان در آن شک کرد، پدید آورد. شاگرد مونتنی، پدر پیر شارون،^۳ شکاکیت را به صورت آموزشی بیان کرد که به طور بسیار گسترده مطالعه می‌شد.

فیلسوفان، در اوایل سده هفدهم، کوشیدند پاسخهایی را به شکاکیت جدید، به عنوان شیوه بنیان نهادن نظریه‌های جدید فلسفی، برای موجه ساختن علم جدید، تدوین کنند. در آن میان، بیکن،^۴ مرسن،^۵ گاسندی،^۶ دکارت و پاسکال^۷ کوشیدند خطر شکاکیت را که جهان فکر و اندیشه را ناتوان کرده بود، مورد بحث قرار دهند.

-
1. Scholasticism
 2. Renaissance naturalism
 3. Pierre Charron
 4. Bacon
 5. Merseur
 6. Gassendi
 7. Pascal

مرسن و گاسندی، با پذیرفتن بخش عمده ادعاهای^۱ شکاکیت، و با اعتقاد به اینکه هنوز نوعی معرفت محدود ممکن و سودمند است، به شیوه‌هایی متفاوت، نوعی شکاکیت تعدیل شده یا راهگشا را تدوین کردند. مرسن، در گفتگو با یک شکاک که استدلالهایی را از سکتوس ارائه می‌کرد، گفت با این همه این مهم نیست که انسان نتواند چالشهای اساسی شکاکان را پاسخ دهد؛ زیرا، برآستی، روشهای بررسی این اشکالها را در اختیار دارد. انسان می‌تواند در یک وضعیت تجربی، آنچه را در پی می‌آید پیش‌بینی کند؛ هرچند علت‌های حقیقی^۲ رخدادها را نداند. با وجود اینکه انسان علمی را پدید می‌آورد که نموده‌ها^۳ را به نموده‌ها پیوند می‌دهد. هنوز می‌تواند شک کند که آیا هرگونه معرفت مابعدالطبیعی ممکن است یا نه.

گاسندی این امر را تا آنجا پیش برد که آن را راه میانه بین شکاکیت و جزم اندیشی نامید. او نظریه اتمی اپیکوری فرضی را که نموده‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، پرداخت. این کار سایه‌ای از حقیقت را، به جای خود حقیقت، فراهم می‌آورد.

دکارت از بسنده کردن به این یقین اندک ناخرسند بود. او حقایقی را می‌جست که هیچ شکاکی نتواند آن را مورد چون و چرا قرار دهد. او برای دستیابی به چنین حقایقی، نخست، با کنار گذاشتن هر باوری که امکان داشت، در شرایط فرضی، کاذب یا مشکوک باشد، درباره شک روشی شکاکانه در پیش

1. case

2. real causes

3. appearances

گرفت. او به این دلیل که حواس گاهی ما را می‌فریبند بی‌درنگ باورهای محسوس را کنار نهاد. باورهای ناظر به واقعیت جسمانی را به این دلیل نپذیرفت که ممکن است آنچه را ما چنین واقعیتی می‌پنداریم، تنها، بخشی از رؤیا باشد. از پذیرش باورهای مبتنی بر استدلال به این دلیل سرباز زد که ممکن است نیروهایی شیطانی، به گونه‌ای روشمند ما را بفریبند. از این نظر، گمان می‌رود دکارت شکاکیتی بزرگتر از شکاکیت مونتنی پدید آورده باشد.

با این همه، دکارت در ادامه می‌پرسد آیا انسان می‌تواند در باور کسی به وجود خودش شک، یا آن را انکار کند. اینجاست که، در پی توجه ما به اینکه این خود ما هستیم که داریم شک می‌کنیم، در می‌یابیم هر تلاشی برای انجام چنین کاری فوراً محکوم به شکست است. بنابراین، نخستین حقیقتی که دکارت ادعا می‌کرد نمی‌توان در آن شک کرد این بود که «می‌اندیشم، پس هستم» (کوجیتو، Cogito).

از این حقیقت می‌توان این معیار را به دست آورد که هر چه را به نحو واضح و متمایز درک کنیم صادق است. با به کار بردن این معیار است که اثبات می‌کنیم خدا وجود دارد، همه توان است، آفریننده هر موجودی است و از آنجا که کامل است، ممکن نیست ما را بفریبد. بنابراین، هر آنچه که خدا ما را وادارد به طور واضح و متمایز باور کنیم، باید صادق باشد. بدین ترتیب، فلسفه نوین دکارت به رد شکاکیت نوین اختصاص می‌یابد.

دستگاه دکارتی آماجگاه اصلی شکاکان جدید شد. گاسندی، هابز^۱ و مرسین دستگاه او را، با این دید که بر اصول جزمی^۲ ناموجه^۳ و توجیه‌ناپذیر^۴ مبتنی است، نقد کردند. چرا خدای همه توان نمی‌تواند فریبکار باشد؟ از کجا می‌دانیم خدا یا فرشتگان حقیقتی، غیر از آن چیزی که ما ناگزیریم بپذیریم صادق است، ندارند؟ چرا آنچه را واضح و متمایز درک می‌کنیم باید، نه تنها در اذهان ما، بلکه در واقعیت صادق باشد؟ از کجا بدانیم که تصویر یکسره آنفسی^۵ ما از جهان — هر اندازه هم که یقینی باشد — صرفاً توهم نیست؟ دکارت با تندی پاسخ می‌دهد که جدی گرفتن چنین اشکالاتی تعطیل عقل^۶ است. اما برهان از طریق ناخوشایند بودن نتایج، واقعاً پاسخ چون و چراهای شکاکیت نیست.

تحلیل‌های بسیار مفصل شکاکانه از بخش‌های چون و چراپذیر فلسفه دکارت، در نسل بعدی نمایان شد. پیر — دانیل هویت^۷ کوشید تا نشان دهد همه دیدگاه‌های دکارت، از جمله گوجینو در معرض شک است. سیمون فوشر^۸ انتقاد کوبنده همانندی را متوجه مالبرانش^۹، فلسفه بلافصلی که منتشر شد، ساخت. وی

-
1. Hobbes
 2. dogmas
 3. unjustified
 4. unjustifiable
 5. subjective
 6. to shut the door on reason
 7. Pierre-Daniel Huet
 8. Simon Foucher
 9. Mlebranche

همچنین با تلاش لایب‌نیتس^۱ برای بنانهادن دستگاهی جزم‌اندیشانه مخالفت کرد. فرآورده نهایی شکاکیت سده هفدهم در نوشته‌های پیر بیل،^۲ بویژه فرهنگ تاریخی و نقدی‌اش^۳ (۱۶۹۷ - ۱۷۰۲) نمایان شد. بایل همه انواع شک را گردآورد تا فلسفه قدیم و جدید، هر دو، را سست کند. او ایراد و اعتراضهای ویرانگر شکاکیت را به زیان مکتب دکارتی،^۴ به زیان خردگرایی جدید لایب‌نیتس، و به زیان هر مدعی و همه رقبا مطرح کرد. استدلالهایی که در فرهنگ بایل - بویژه در مقاله‌هایش درباره شکاکان یونان، پیرون الیسی،^۵ زنون الیایی،^۶ مسائل بنیادینی را برای فیلسوفان نسل بعد مطرح ساخت.

لاک^۷ با پذیرفتن اینکه نمی‌توان، فراتر از شهود^۸ و برهان^۹ هیچ معرفت حقیقی داشت، و با این همه هیچ کس چندان ابله نیست که شک کند آتش گرم است، صخره‌ها سختند، و مانند اینها، راهی برای گریز از شکاکیت گشود. تجربه، شکاکیت را ناکام کرد. اسقف استیلینگفلیت،^{۱۰} متقد لاک، کوشید نشان دهد

-
1. Leibniz
 2. Pierre Bayle
 3. *Historical and Critical Dictionary*
 4. Cartesianism
 5. Pyrrho of Elis
 6. Zeno of Elea
 7. Lock
 8. intuition
 9. demonstration
 10. Stillingfleet

تجربه‌گرایی^۱ او به شکاکیت می‌انجامد. بارکلی با اقامه استدلالهای بایل، دریافت که می‌توان آنها را به زبان فلسفه لاک به کار گرفت. پیش از این، بایل نشان داده بود که تمایز بین کیفیات اولیه و ثانویه توجیه‌ناپذیر^۲ است. اگر کیفیات ثانویه انفسی‌اند و صرفاً^۳ در ذهن، کیفیات اولیه نیز چنین هستند. بارکلی بر این نکته پای فشرده تا دیدگاه لاک را به سوی شکاکیت کامل بکشاند. بارکلی، با تأکید بر اینکه نمود^۴، واقعیت^۵ است و هر چه به ادراک درآید حقیقی است، مدعی شد پاسخی برای شکاکیت یافته است.

هیوم^۶ خواننده شیفته بایل، شکاکیت فراگیرتری را پدید آورد. ما نمی‌توانیم به چیزی فراتر از انطباعها و ایده‌ها علم داشته باشیم. معرفت علی‌ما، [یعنی] هر آنچه ما را فراتر از تجربه مستقیم می‌برد، بر هیچ اصل عقلی یا توجیه‌پذیری مبتنی نیست، بلکه صرفاً بر یک گرایش طبیعی و روان‌شناختی راسخ مبتنی است که انتظار داریم تجربه آینده همانند تجربه‌هایی باشند که در گذشته داشته‌ایم. هر تلاشی برای دفاع از باورهای گریزناپذیر ما در باب علل، در جهان تاریخ، یا در باب یک خود بنیادین حقیقی^۷ در درونمان، به بیهودگی و تناقض می‌انجامد.

از این رو، هر پژوهشی در باب باورهایمان ما را به سوی شکاکیت کامل می‌کشاند. لیکن، طبیعت به ما اجازه نمی‌دهد تا در این مرحله بمانیم و ما

1. empiricism

2. indefensible

3. appearance

4. reality

5. Hume

6. a constitutive real self

نمی‌توانیم از باور کردن خودداری کنیم. بنابراین هیوم نتیجه می‌گیرد که بر اساس باور حیوانی^۱ است که ما زندگی را به پیش می‌بریم و شکهای وسوسه‌انگیز شکاکانمان را فرو می‌نشانیم.

شکاکیت هیوم با دو گونه پاسخ روبه‌رو شد که در معرفت‌شناسیهای معاصر نقش مهمی ایفا کرده‌اند: پاسخ واقع‌گرایی فهم عرفی^۲ تامس رید^۳ و نظریهٔ نقدی ایمانوئل کانت^۴. رید معاصر هیوم، تأکید کرد که هر چند نتوان به مسائل برجستهٔ شکاکیت پاسخ داد، هیچ کس واقعاً دربارهٔ وجود علل، و جهان برون یا عالم درون شک ندارد. فهم عرفی، در باب این موضوعات، ما را به دیدگاه‌های محصلی سوق می‌دهد؛ و هرگاه فهم عرفی با فلسفه در تعارض باشد، باید نتایج فلسفی را رد کرد. هیوم خاطر نشان کرد که با رید موافق است، لیکن این مطلب را پاسخی به شکاکیت ندانست. در دیدگاه هیوم این باور گریزناپذیر، یک واقعیت روانشناختی زندگی است، نه استدلالی به زیان شکاکیت.

کانت گفت هیوم وی را از چرتهای جزمی‌اش بیدار، و نسبت به اینکه ادعاهای معرفت ما تا چه اندازه وخیم هستند بینا کرده است. با این‌همه تأکید کرد هیوم پرسش نابجایی را مطرح کرد. البته، ما معرفت تردیدناپذیری داریم که چیزهایی در باب هر تجربهٔ ممکنه به ما می‌گوید؛ مانند اینکه هر تجربه‌ای زمانمند و مکانمند خواهد بود. اگر ما نمی‌توانیم فراسوی قلمرو تجربهٔ خود

-
1. animal faith
 2. commonsense realist
 3. Thomas Reid
 4. Immanuel Kant

برویم، چگونه چنین معرفتی ممکن است؟ کانت بر این امر تأکید داشت که تجربه آمیزه‌ای است از چگونگی برآورد ما از تجربه و محتوای تجربه. صوری برای همه ادراکهای حسی ممکن وجود دارد، و مقوله‌هایی وجود دارد که ما از طریق آنها درباره همه تجربه‌های ممکن احکامی می‌سازیم. نمی‌دانیم که آیا این احکام ناظر به جهانی فراسوی تجربه‌اند یا نه؛ لیکن، می‌توانیم تحلیل و بررسی کنیم که، در باب تجربه ممکن نسبت به چیزی اطمینان توانیم داشت. بدین ترتیب، نوعی معرفت توانیم داشت اما نه معرفت به اشیاء فی نفسه.

کانت فلسفه نقدی خود را راهی برای حل مسائل شکاکیت که در فلسفه جدید ریشه دوانده، می‌دانست. خود او، بی‌درنگ، با عنوان روشنفکر شکاک مورد حمله قرار گرفت؛ زیرا پایان کار او، نیز، به انکار توانایی انسان از داشتن معرفت ضروری درباره جهان انجامید. فلسفه آلمان، در نیمه بعدی قرن، مشتمل بر تلاشهایی بود برای دوری جستن از، یا چیره شدن بر شکاکیت منطوی در تحلیل کانت از وضعیت معرفت.

ریچارد پاپکین^۱

منابع

شکاکیت

- Burnyeat, M. ed.: *The Sceptical Tradition* (Berkeley: University of California Press, 1983).
- Descartes, R.: *Meditations on First Philosophy* (1641) in *The Philosophical Writings of Descartes* eds J. Cottingham, R. Stoothoff and D. Murdoch. (Cambridge: Cambridge University Press. 1975), esp. Meditation I.

1. Richard Popkin

- Klein, P.: *Certainty: A Refutation of Scepticism* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1981).
- Moore, G.E. "Four forms of scepticism": in his *Philosophical Papers* (New York: Macmillan, 1959).
- Pappas, G.S.: "Some forms of epistemological scepticism", in *Essays on Knowledge and Justification* eds G.S. Pappas and M. Swain (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1978), 309-16.
- Popkin, R.: *The History of Skepticism* (Berkeley: University of California Press, 1979).
- Sextus Empiricus: *Outlines of pyrrhonism* trans. R.G. Bury (Cambridge. MA: Harvard University Press, 1976).
- Unger, P.: *Ignorance: A Case for Scepticism* (Oxford: Oxford University Press, 1975).
- Wittgenstein, L.: *on Certainty* (Oxford: Blackwell, 1969).

شکاکیت معاصر

- Audi, R.: *Belief, Justification, and Knowledge* (Belmont: Wadsworth, 1988).
- Davidson, D.: "A Coherence theory of truth and knowledge", in *Truth and Interpretation* ed. E. LePore (New York: Blackwell, 1986). 307-19.
- Dretske, F.: "Epistemic operators". *Journal of Philosophy* 67 (1970), 1003-13.
- Gettier, E.: "Is Justified true belief knowledge". *Analysis* 23(1963), 121-3.
- Goldman, A.I.: *Epistemology and Cognition* (Cambridge. MA: Harvard University Press, 1986).
- Klein, P.: *Certainty: A Refutation of Scepticism* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1981).
- Klein, P.: "Radical interpretation and global scepticism". In *Truth and Interpretation* ed. E. LePore (New York: Blackwell, 1986), 369-86.
- Lehrer, K.: *Knowledge* (Oxford: Oxford University Press, 1974).
- McGinn, C.: "Radical interpretation and epistemology", in *Truth and Interpretation* ed. E. LePore (New York: Blackwell, 1986). 356-68.
- Nozick, R.: *Philosophical Explanations* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1981).
- Putnam, H.: *Reason, Truth and History* (Cambridge: Cambridge University Press, 1981).

- Thalberg, I: "Is Justification transmissible through deduction?" *Philosophical Studies* 25 (1974), 357-64.
- Unger, P.: *Ignorance: A Case for Scepticism* (Oxford: Oxford University Press, 1975).
- Wittgenstein, L.: *On Certainty* (Oxford: Blackwell, 1969).

شکاکیت جدید

- Bayle, P.: *Historical and Critical Dictionary*, Selections trans. R.H. Popkin (Indianapolis: Hackett, 1991).
- Charron, P.: *Toutes les Oeuvres de pierre Charron*, dernière édition (Paris: J. Vallery, 1635).
- Descartes, R.: *The Philosophical Writings of Descartes* des J. Cottingham, R. Stoothoff and D. Murdoch, 2 vols (Cambridge: Cambridge University Press, 1975).
- Gassendi, P.: *The Selected Works of Pierre Cassendi*. Trans. And ed. C. Brush (New York: Johnson Reprint, 1972).
- Huet, P. D.: *Traite Philosophique de la Faiblesse de l'Esprit Humain* (Amsterdam, 1723).
- Hume, D.: *A Treatise of Human Nature* (1739-40) ed. L.A. Selby – Bigge, revised P.H. Nidditch (Oxford: Oxford University Press, 1978).
- Hume, D.: *Dialogues Concerning Natural Religion* (1779) ed. R.H. Popkin (Indianapolis: Hackett, 1988).
- Mersenne, M.: *La Verite des Sciences Contre les Sceptiques ou Pyrrhoniens* Paris: T. Du Bray. 1625).
- Montaigne, M. de: "Apology for Raimond Sebond". In *The Complete Works of Montaigne* trans. D. Frame (Stanford: Stanford University Press, 1958).
- Pascal, B.: *Selections* trans. R.H. Popkin (New York: Macmillan, 1989).
- Sextus Empiricus: *Adversus Mathematicos ... graece nunquam latine ...* ed. G. Hervet (Paris Martin Juvenem, 1569).
- Sextus Empiricus: *Outlines of Pyrrhonism and Adversus Mathematicos* 4 vols (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1917 – 55).



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی